

باستانی باریزی

گنجینه آثار تاریخی اصفهان

آثار باستانی و الواح و کتیبه‌های تاریخی در استان اصفهان

تألیف دکتر لطف‌الله هنرفر

از خرداد ۱۳۴۲ تا شهریور ۱۳۴۴ - چاپخانه امامی اصفهان - بها ۵۰۰ ریال
۴۸ + ۱۰۴۰ + یک نقشه

درین روزها کتاب گرانبهای بی نظیر و قویم « گنجینه آثار تاریخی اصفهان » را توفیق زیارت دست داد ، به حق باید گفت کتابی است بسیار ارجمند و تألیفی است منیف که آقای دکتر هنرفر مؤلف آن رنج دست و پا و چشم و گوش دیده و از گوشه و کنار خوشه چیده تا چنین خرمنی فراهم آورده است .

قبل از آنکه در باب این کتاب صحبت کنم ، بد نیست از یک جهت خاص در مورد شهر اصفهان گفتگو می کنم . نخستین بار که من اصفهان را دیدم ، نوروز ۱۳۲۵ یعنی نزدیک بیست سال پیش بود ، شش ماه بعد از آن هم تهران را برای نخستین بار دیدم . بعد از آن ، برای ادامه تحصیل و کار و انتقال بارها یعنی اقلای دو بار از اصفهان گذشتم یا بکرمان رفتم و یا از کرمان آمدم و بهر حال شبی باروزی توفیق توقف درین شهر دست داد .

اصفهان ، وقتی به تهران نگاه میکند چه می بیند ؟ یک نوحاسته نورسیده که دست روزگار ، ثروت و ناز و نعمتی در دامان او انداخته ، مردی می بیند که مثل ثروتمندان زمان جنگ از اتفاق قضا و قدر و احتکار و همکاری با سپاه و خرید و فروش با آنان و امثال این کارها ثروتی بیکران اندوخته و با اصطلاح امروز « غنی الحرب » و ثروتمند زمان جنگ شده است و در برابر ، خود او - یعنی اصفهان که روزی چنین ثروت و کیا بیایی را پشت سر گذاشته و میلیونها همج الرعاع را اطراف خود دیده و باز پراکنده - اکنون هر چند دست خود را عقب می بیند اما بهر حال برای اینکه خود را از تک و دو نیندازد ناچار از این ثروتمند نوحاسته تقلید می کند - چه در مادیات و چه در معنویات ، چه در دانشگاه و چه در میدان سازی شهر ، چه در شبزنده داری و چه در تمیضات ، چه در راه رفتن و غذا خوردن و چه در سینما دیدن و موسیقی شنیدن تا جائیکه حتی پایه چراغ میدان شاه او هم تقلید از پایه چراغ تهران میشود .

اما تهران، اودر خاطر چه می پرورد؟ تهران امروز کسی است که به حق یا ناحق بهر حال، جانین مردی کارور کاردان و نام آور شده و چون جوان است و نیرومند و مورد تأیید و اعتنا، و هر گز هم بیم آن ندارد که آن قدیمی نیرو باخته و باز نشسته باز جوانی از سر گیرد و اورا از جای براند، اما بهر حال همیشه احساس يك نقص بزرگ در خود میکند و يك آرزو را همیشه در دل می پرورد و آن اینکه: ای کاش، ای کاش یکی از آن گنبد های گرانقدر عالی قیمت کهن که نشانه شکوه و نجابت توست، به من تعلق می داشت؟ ای کاش: یکی از آن شمعدانهای تاریخی که نشانه بزرگی خاندان تست، یکی از آن قالیچه های کهنه که نشان رنگ و ریشه دار بودن خانواده تست، یکی از آن تابلوهای نقاشی پر سابقه که گویای بزرگواریها و نجابت های آن خاندان است، از آن من بود، ای کاش، ای کاش ...

همانطور که يك خانواده ثروتمند حاضر است يك دست تمام سرویس غذاخوری چاپ مسمود را از تیمچه حاجب الدوله بخرد و به کسی بدهد که يك بشقاب، آری فقط يك بشقاب چینی زمان ناصرالدین شاهی را در عوض باو ببخشد که زینت طاقچه اطاق خود کند، تهران هم حتماً حاضر است و آرزو دارد که فی المثل تمام ساختمان ۱۶ طبقه شرکت نفت را با همه دختران ماشین نویس تر گلور گل و دروان بخش، و دلپذیرش به اصفهان بدهد، بشرط اینکه یکی از آن گلدسته های عریق مسجد جامع، با همان خصوصیات و کیفیات تاریخی در تهران وجود داشته باشد! اما افسوس که این آرزویش هرگز برآورده نخواهد شد.

همه سرکشها و سرافرازهای تهران در برابر اصفهان، پیش اما نل و اقرا ن، وقتی سر به نیست میشود که اصفهان، بایک لبخند در ندانه و بایک غمزۀ جانانه، آرام سری می جنباند و به زبان حال میگوید:

د آری، این راهی را که تو صد و پنجاه سال است میروی، من سیصد و پنجاه سال پیش رفتم و دو بیست سال پیش بوسیدم و کنار نهادم و به دیگری سپردم.

انسان وقتی کتاب دکتر هنر فر را میخواند از تعجب انگشت به دهان میگیرد، چه چندان آثار متعدد می بیند که در شهرهای دیگر، حتمی یکی دو تایی آن هم جزء افتخارات تاریخی است.

در این شهر اثر ۳۲ آرامگاه می نگرند که متأخر تر آن آرامگاه میر عماد و مجلسی و نمونه مقدم آن آرامگاه نظام الملك طوسی و صاحب بن عباد است. زیارت ۵ امامزاده می کند، از ۳۱ بازار و بازارچه می گذرد که از حاجیه خانم و محمد امین گرفته تا میر محمد صادق ولله بیگ آن ها را ساخته اند. بیش از ۳۵ باغ و منظر می بیند که کوچکترین آن باغ احمد سیاه است و نمونه دیگر آن، باغی که حافظ شیراز راهم دل از شیراز کنده و وادار کرده بود تا بگوید:

گرچه صد رودست در چشمم مدام زنده رود و «باغ کاران» یاد باد!
 قریب ۳۴ بقعه و مقبره خواهد دید که از ستمی فاطمه گرفته تا سلطان بخت آقا و از

الراشد بالله گرفته تا مجلسی و میرزا ظاهر نصرآبادی در آن خفته اند و مسلم و کبر و یهود بدانها اعتقاد دارند تا بدانجا که مکرم شاعر شیرین سخن اصفهان از یکی از آنها طلب معجزه می کند و می گوید:

یا هارون ولات، معجزه را گرو گرش کن
خشت لحد ملانصیر را آجرش کن
نزدیک به ۱۴ پل هست که کرانه های زاینده رود یا رودهای دیگر را بهم متصل میکند تا زیبارویان ارمنی جلفا بتوانند به کاخ هشت بهشت روی آورند.

وقتی آدم فکر میکند که اصفهان طالار طویله هم در برابر طالار آینه خانه دارد، دیگر واقعاً باورش میشود که:

عرب در بیابان ملخ می خورد
سگ اصفهان آب بیخ می خورد!

صحبت از تخت فولاد که بسیاری از رجال بزرگ تاریخ نواحی مرکزی ایران را در خود خوابانده است نمیکنم، ۱۰ تکیه بزرگ تاریخی در آن شهر است که سه تا از آنها را آقا حسین خوانساری و حاج محمد جعفر آباده ای و محمد علی یزدی، یعنی هر یک از گوشه ای آمده اند و درین شهر ساخته اند.

ما فکر می کردیم اصفهانست و یک چهارباغ، و حال آنکه فقط ۱۲ چهارباغ درین کتاب نام برده شده است که چهارباغ امین آباد و چهارباغ خواجو یکی از آنهاست (بیچاره خواجو، همشهری عزیز غرب مرگ ما که در حسرت یکی از این باغها، بلکه به آرزوی سایه یکی از درختان آنها جان سپرد و دست نیافت)!

شانزده چهار سوق درین کتاب نام برده شده که حداقل ۶۴ بازار را بهم متصل می کرده است؛ ۱۴ حمام، مؤمنین قدیم را شستشو میداده که یکی از آنها حمام شیخ بهایی معروف بوده و داستان گرم شدن آن حمام بایک شمع ساده هنوز ورد زبانهاست.

۳۰ دروازه و درب شهر دره شده و قلعه های متعدد که شاهد زو قلعه طبرک نمونه آنهاست. ۱۱ کلیسا دارد و ۶ خانقاه و ۱۴ قصر و کاخ. نویسنده فقط ۷۱ محله را نام برده است که یکی از آنها محله سلطان سنجر است:

شاه سنجر که کمترین خدمش در جهان پادشه نشان باشد!

۵۴ مدرسه درین شهر بوده که یکی از آنها مدرسه طغرلیه، دیگری مدرسه خواجه نظام الملک و یکی مدرسه چهارباغ و یکی مدرسه ناصری است.

از مسجد که دیگر مگو، گوئی اصفهانها در طی قرون ودهور هیچکاری جز نماز خواندن نداشته اند. تنها از ۲۲۰ مسجد تاریخی در این کتاب نام برده شده، همه طبقات مسجد داشته و ساخته اند که از استاد نوروز گرفته تا اولجايتو سبک و سنگین دارد و مسجد با سوخته و با قوتها و باروت کوبها و مسجد گرگ براق و مسجد حاج گدا علی و مسجد عمری ها از آن جمله است و جالب تر از همه مسجد مقدسها است، و من میدانم در شهری که اینهمه مؤمن و مسجد هست، چطور میشود که مقدسها دیگر برای خودشان مسجد مخصوص داشته

باشند ، والبته همه این مسجدها منارهای تاریخی هم دارد و با همه اینها بازهم منارهای جداگانه دیگری هست از نمونه منارجنبان که با منار چهل دختران سرهمسری دارد ۱ نزدیک ۱۰ میدان بزرگ تاریخی دارد که یکی میدان شاه میشود و دیگری میدان کاه فروشان.

بناهای کوچک و بزرگ « اینقدر و اینقدر و اینقدر » چندان هست که بهر عنوان و بهر صورتی يك اثر تاریخی میتوان یافت چنانکه بعضی اهدادم برای خود آثاری دارند هم از گونه چهل دختران و چهل ستون و سی و سه پل و یازده پیچ و هشت بهشت و هفت دست و چهار فصل... و ذوق و پیش بینی و عاقبت اندیشی اصفهانی را بین که اگر مسجد امام حسن ساخته ، چاه و حمال راهم حفر کرده است .

اگر همه اینها فضیلت اصفهان را بر تهران نرساند ، آنوقت است که اصفهان رو به طهران کرده و خواهد گفت : اگر پر حرف بزنی ، خواهم گفت که من نه تنها نصف جهانم ، بلکه حتی طهرانی هم دارم ، آنروز که تو هنوز قریه ای بیش نبودی ، حمدالله مستوفی (متوفی ۸۷۴هـ) در نزهة القلوبش مینوشت : « ناحیه جی در حوالی شهر باشد هفتاد و پنج پاره دبه ، و طهران و ماربانان و جاوان و شهرستان که آنرا شهر نواصفهان خوانده اند و اسکندر رومی ساخته و فیروز ساسانی تجدید عمارتش کرده معظم قرای آن ناحیه است. » ۱ اکنون :

باز خواهی تا که بنمایم به خلق تا چه داری زیر این پارینه دلخ ؟
و آنوقت است که طهران انگشت بر لب نهاده گوید : نه ، بهتر است هردو بگذریم :
نی زما و نی ز تو ، بگذر ازین .

این کتاب مستطاب که دو سال فقط چاپ آن طول کشیده است ، نتیجه سالها مطالعه و تحقیق عینی آقای دکتر هنر فر است . هنر فر - پیش از آنکه دکتر شود - رئیس اداره باستان شناسی اصفهان بود و به ساقفه ذوق خود و بر حسب وظیفه ای که بهمه داشت و مجبور بود همیشه در راهنمایی خارجیان ، آثار تاریخی اصفهان را بشناساند و تمیز نگاهدارد و تعمیر کند و شب و روز بهر حال مواظبت داشته باشد ، قهرأ طی سالهای متمادی یادداشتها و عکسها و اطلاعاتی بیشمار در باب آثار تاریخی اصفهان گرد آورده و وقتی قرار شد لباس دکتری بپوش او راست کنند ، این یادداشتها را بمنوان رساله دکتری تنظیم کرد و سپس خود آن را بچاپ رساند .

اکنون اگر کسی بخواهد در باب آثار تاریخی اصفهان تحقیق کند یا اطلاعی بدست آورد ، بهتر از این کتابی نخواهد یافت . دکتر هنر فر ، در مقدمه کتاب خود از پیشقدمانی که در باب تاریخ و باستان شناسی اصفهان کار کرده اند نام برده است و فضل متقدم را ستوده ،

چنانکه از منابع تاریخ قدیم اصفهان مثل اخبار اصفهان و محاسن اصفهان و جغرافیای اصفهان و نصف جهان و تذکره القبور و تاریخ مقابر اصفهان و خصوصاً از یادداشت‌های استاد اجل جلال‌الدین همایی نام میبرد و در آخر میگوید «بنده‌ای ناچیز با بضاعتی مزاجه مجموعه مطالبی نا تمام فراهم آورده است، ولی حقیقت غیر از این است و در واقع به قول شاعر اصفهانی بر نا درماده تاریخ طبع این کتاب،

دفتر گنجینه‌های اصفهان گردید طبع
کرد شداز لطف حق گنجینه‌های پر گهر
(۱۳۸۴)
(۱۳۴۴)

کتاب، مقدمه‌ای تاریخی دارد و سپس از آثار پیش از اسلام و بعد آثار عهد تسلط عرب و سپس مرد آویج و دیالمه و سلجوقیان و آل مظفر و ترکمانان و بالاخره صفویه گفتگو میکند، آنگاه بیشتر کتیبه‌ها را ضبط و تصویر آنها را درج و تاریخچه هر بنا را بیان میکند، سپس از آثار دوره قاجار نیز نام میبرد و کتاب به فصل «احیاء آثار تاریخی اصفهان در عصر پهلوی» پایان می‌یابد. درین کتاب از آثار تاریخی بسیاری از شهرهای تابعه اصفهان نیز مثل نطنز و لنجان و ماربین و مورچه خورت نام میبرد و فرمانهایی که بر سنگها کتیبه شده است با عکس آنها دیده میشود.

کار مهمی که هنر فر کرده اینست که با درج کامل متن کتیبه‌ها، نام بسیاری از هنرمندان بزرگ ایران و معماران دوره‌های مختلف را درین کتاب آورده، معماران و بنایان و نقاشان و هنرمندانی که ماهها و سالها بر سر چوب بست‌ها سرما و گرما میخوردند و این همه آثار دلپسند از رشحه انکشت آنان میچکد، اما در تاریخهای عهد و گزارشهای زمان، جز نام سلاطین و امرا در بنای این آثار چیزی دیده نمیشود و امروز فقط به همت هنر فر است که ما متوجه میشویم که مثلاً: در صفة صاحب، استاد ابراهیم بن استاد اسماعیل بناء اصفهانی و یوسف بن تاج‌الدین بناء اصفهانی خشت و گل را بدین صورت جان داده‌اند و شیخ محمد بن یوسف بناء آنرا تجدید کرده و تاج‌الدین معلم اصفهانی شعر را نوشته و کتیبه سردر بیت‌الشتاء را سید محمود نقاش نوشته و بنای آن بدست حسن بناء صورت گرفته و مسجد عظیم شیخ لطف‌الله را محمد رضا پسر استاد حسین بناء اصفهانی بنا کرده و کتیبه‌های خوش خط آنرا تنها علیرضا عباسی نوشته، بلکه يك خطاط گمنام دیگر بنام «استاد باقر بناء» هم بوده است که آنقدر خوب نوشته که هیچکس خط او را با خط علیرضا تفاوت نمیگذارد.

واقماً ظلم است که آدم نام شاه عباس کبیر را همه جادار کنار نام مسجد شاه اصفهان ببینند ولی فکر نکنند که این تیشه و مال و شاقول استاد علی اکبر اصفهانی معمار مسجد شاه بود که صبحهای سرد زمستان و ظهرهای گرم تابستان، با ذره ذره کاشی و گچ این گنبد فیروزهگون را روی کار آورده است:

رنج گل بلبل کشید و برگ گل را باد برد
بیستون راعش کند و شهرتش فرهاد برد
خطاطهای متعدد مثل علیرضا عباسی و عبدالباقی تبریزی و محمد صالح و محمد رضا
امامی و محمد غنی در دوره‌های مختلف خطوط همین يك بنا را نوشته‌اند، واقماً ببینید چقدر

دود چراغ خورده شده است تا این خطوط ظریف بر پیشانی این بنای جلیل خود نمائی میکند. در واقع هنر فر، چو عیسی، این مردگان همه را، زنده کرده است و بنظر من این مطلب خود از مهمترین خاصه های تألیف هنر فر است.

کتاب هنر فر را وقتی ورق میزنیم، در ماوراء توضیحات کتیبه ها و نقش و نگارها و تصاویر زیبا و دلپذیر، غیر مستقیم، يك حقیقت بزرگ دیگر کم کم در ذهن ما خود نمائی میکند و آن اینکه بیشتر این آثار تاریخی مربوط به دوران صفوی است و دیگر آنکه بسیاری از این آثار عبارت از باغها و کاخها و عمارات عالیه و پله ها و کلیساهاست، و با این دو مقدمه، این نتیجه حاصل میشود که درین دوره از تاریخ ایران یعنی عصر صفوی - این مملکت تا چه حد از رفاه و آسایش برخوردار بوده است و این تنها مربوط به دوره شاه عباس یعنی در القمه سلاطین صفوی نیست که بروایتی گویند تنها ۹۹۹ کاروانسرا در راههای ایران ساخته بوده است، بلکه فی المثل ما متوجه میشویم که کاخ عظیم بیستون در در زمان شاه عباس دوم (۱۰۵۷ هـ) ساخته شده، پادشاهی که هر چند به روایت روضة الصفا «به ترفیقه حال عموم خلق، خاصه علماء و عرفاء مایل بود و همه را تقویت و تربیت میفرمود» ولی نامش در برابر نام شاه عباس اول از تاریخ کم شده است، مثل هر درخت و نهالی که زیر سایه درختی تنومند از نوع گردو و سایه خوش، هرگز نمیتواند سر راست کند و حال آنکه ما میبینیم در زمان همین شاه عباس دوم باغهای هزار جریب کوچک و پل جویی (بمناسبت جوی زیبای سنگ تراشی که از روی پل ۱۴۷ متری میگذشته) و عمارت آینه خانه هفت دست و عمارت نمکدان و تالار اشرف و پل خواجو و مسجد مصری و مدرسه شفیعیه و مدرسه آقا کافور و مدرسه میرزاتقی و مسجد سلیمان بیک و مسجد حاجی یونس و مسجد حکیم و... ساخته شده است در صورتی که نزد مردم چندان شهرتی ندارد و بهر حال همه این مظاهر تمدن دلیل بر اینست که در این برهه از زمان چه آسایش و آرامشی در اصفهان و شهرهای دیگر ایران بوجود آمده بوده است. مهمترین دلیلی که برای این معنی توان ایراد کرد تنها باقیمانده تیمچه ها و کاروانسراهای اصفهانست که درین کتاب از آنها نام برده شد و تعداد آن تا همین اواخر به ۱۴۷ بالغ میشده است (ص ۸۳۴ کتاب) و این تعداد، عظمت مقیاس تجارتي اصفهان را میرساند و بهر حال باید توجه داشت که آسایش و رفاه زمان صفوی اصفهان بیشتر در اثر تجارت و مرادوات بازرگانی بود که وسایل آن در اثر تأمین راهها و ایجاد شاهراهها (راههای شاه عباسی) و بنای کاروانسراها فراهم شده است و این آسایش و امنیت نه تنها در پای تخت بلکه در دهات و کوره آبادیها نیز سایه افکن بوده است.

در روایات محلی مردم کوهستان دور افتاده ما، پاریز، داستانی درین باب هست که بد نیست آنرا در اینجا بازگو کنیم، هر چه شاید قسمتهائی از آن اغراق آمیز باشد، اما بهر حال اثری از حقیقت دارد.

در کوهستان پاریز، يك موقوفه بسیار مهم است بنام «موقوفه خواجه کریم الدین» که هنوز هم دو آبادی مهم آن «شیب تل و آبشار» باقی است.

این خواجه کریم الدین، مردی از براکوه (کوهستان پاریز) بوده و در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم به پیله وری اشتغال داشته، یعنی کلائی از بندرعباس میخریده و به اصفهان میبرده و میفروخته و ازین راه ثروتی بیکران فراهم آورده بطوریکه کم کم در یزد توقف کرده و انحصاراً به تجارت پرداخته است. مستوفی بافتی در باب خواجه کریم الدین می نویسد:

«الموفق بنأیید ازلی خواجه کریم الدین براکوهی، آن جناب از جمله اشراف و اعیان قصبه براکوه من اعمال کرمان بود، بنایت نیکو اعتقاد و پاک طینت و خجسته صفات بود، به صفت عقل و دیانت موصوف و به زیور زهد و عبادت آراسته.

در عین جوانی از وطن ما لوف به خطه یزد آمده رحل اقامت گسترده و به دادوستد مشغول گشته به خریداری املاک و رقبات همت گماشت و چندان از باغات بهشت بنیاد و مزارع نزهت آباد و منازل دلنشین بعنوان ملکیه شرعی درید تصرفش قرار گرفت که از حیطة تعداد بیرون است.

مدت سی و پنج سال در یزد روزگار گذرانید و هرگز خاطری آزرده نساخت و چون اجل موعود رسید در سنه ثلث و ثمانین بهدالف (۱۰۸۳) به ناکام ۳ دست از دنیای ناپایدار کوتاه کرده به منزهات آن جهانی شتافت.

این خواجه کریم، املاک فراوان در یزد و سیرجان و شهداد خریده و آنهارا وقف بر مساکین و فقراء حتی بر ملل متنوعه کرده بود و در یزد نیز صاحب کاروانسراها و آب انبارهای متعدد شدویکی از موقوفات آن موقوفه عقدا بود که بر طبق نظرو واقف (آنطور که از روایت مرحوم پدرم به خاطر دارم) میبایست «به هر يك از زوار پیاده که ازین شهر میگذشت يك گیوه و يك من نان بدهند».

امروز املاک شهداد و زرند او بکلی از دسترس وقف خارج شده و املاک سیرجان او نیز مثل عزیز آباد و چراغ بمید و بدر آباد و علی آباد و حسین آباد خانیه و فغان در قهستان سیرجان بکلی بائز شده و تنها سه رقبه شیب تل و آبشار و بابا حاجی نیمه دایر مانده است. موقوفات یزد آن نیز از میان رفته و تنها نام رقبات آن در کتابچه موقوفات یزد بدین شرح باقی مانده:

دو موقوفات خواجه کریم الدین براکوهی از اهالی بلوکات دارالامان کرمان و الحال کل موقوفات به حیطة خالصه درآمد جزئی از آنها که باقی مانده باین تفصیل است:

میاه مهر پادین مهر بجر دو بیست و دو جره، مداخل آن چهار تومان و سه هزار دینار است.

- ۱- جامع مفیدی تصحیح ایرج افشار ج ۳ ص ۴۹۸
- ۲- چنین است در اصل و ظاهراً صحیح آن به ناگاه بوده باشد.

میاه ابراهیم آباد و ستاق سیزده جره، مداخل آن يك تومان و پنجهزار دینار است. مزرعه اهرک سانج سه طاق و نیم بلا منفعت است، لرد تیمچه، مداخل آن دو تومان است. باغ تفت پانزده قفیز، مداخل آن دو تومان و پنجهزار دینار است. مصارف - بعد از وضع و جوانی و نفقه القنوه، اول عشر حق النظاره بیرون کنند، بعد چهار سهم نمایند، يك سهم بجهت فقرای اولاد، يك سهم حق الثولیه و دو سهم بجهت فقراء و زوار مشاهد مقدسه ۱

ازین مبالغی که نام بردیم متمدن آنست که میزان ارزش تومان را در آن روزگار بدست بدهیم، زیرا کتابچه موقوفات یزد در سال ۱۲۵۷ نوشته شده، یعنی قریب یکصد سال بعد از زمان شاه عباس دوم و وقتی پانزده قفیز باغ تفت یزد دو تومان و پنجهزار دینارها ایدات آن باشد. میتوان با ارزش پول امروز سنجید.

باز از سخن دور شدیم، مقصود شرح حال خواجه کریم الدین نبود، مقصود بیان داستانی است که مربوط به ارتباط میان مردم آن زمان و پادشاه و مقامات دولتی میشود، پادشاهانی که به روایت مردم شها جرس گردی داشته اند و پیاده به مشهد میرفته اند و ناشناس بدرد فقیران میرسیدند.

این خواجه کریم الدین، وقتی در راه کرمان صد دینار مالیات زیاده تر از حد هادی از او گرفته بودند و برای جبران آن شخصاً به درگاه شاه رفته و آنرا باز گرفته و عامل را جریمه کرده بود.

در همان روزها، برای خاندان سلطنت قرزندی متولد میشود و طبق معمول هر کسی چشم روشنی میدهد.

و قتیکه خواجه کریم الدین در کاروانسرای تاجر نشین خودش، و در حجره خود نشسته بوده است، یکی از خاصکان شاهی سینی طلائی که سرپوشی زربفت بر آن بوده جلو هر يك از تجار می آورده و تجار هر کدام با برداشتن سرپوش و با قلم و دوات مخصوصی مبلغی درخورد خود نوشته و مهر میکردند. مأمور در آوردن صورت نزد خواجه کریم الدین تملل میکرد و با اشاره به یکی از تجار اظهار داشته بود خواجه که برای صد دینار مالیات زیادی راه اصفهان راپیموده، مسلماً در اینجا چیزی نخواهد داد.

خواجه متوجه اشاره او شده و پس از آنکه همه تجار مبلغ تعهدی را نوشته به خادم اشاره میکنند که صورت را نزد او بیاورد و پس از دیدن صورت و جمع بستن همه ارقامی که تجار تعهد کرده بودند، در صورت مینویسد: «بندۀ جان نثار کریم الدین بر اکوهی پاریزی با اندازه حاصل جمع تمام مبلغ تقدیم پیشکش خواهد نموده و ظاهراً این جمع نزدیک به ششصد تومان میشده است، و چون مأمور از جهت زیادی مبلغ در سحت رقم و نظر خواجه شك میکند، خواجه بلافاصله کاغذ و قلم خواسته، حواله کل مبلغ را به تجار یزد و اصفهان و کرمان که طرف او بوده اند میدهد و این مبلغ زودتر از همه نقد میشود.

در همین روایت محلی آمده است که شاه پس از اطلاع از این بخشش کریمانانه میل میکند که این آدم را ببیند خواجه کریم الدین بحضور می برند و شاه به شوخی از او میپرسد : خواجه شاید تو کیمیاگری بلد هستی که چنین ثروتی اندوخته‌ای؟
خواجه جواب میدهد : بلی ، کیمیا گرم ، و کیمیا گری من با گندم و جو و نخود و عدس و لوبیاست که هر دانه آن را که به زمین فرو می‌کنم ، هفتاد دانه و بیشتر بر می‌دارم .
چه کیمیاگری از این بهتر؟

بر اثر این حسن برخورد به فرمان شاه ، از آن پس اولاد و اولاد اولاد خواجه کریم الدین از مالیات سری معاف بوده اند که این معافیت تا زمان نادر نیز ادامه داشته و حتی به همین سبب موقوفات خواجه نیز از فروش و ضبط دولتی محفوظ مانده است و شاید به همین دلیل هم بوده است که یکی از احفاد خواجه کریم الدین که او هم خواجه کریم الدین در نام داشته در قنات افغانه برای برگرداندن سلطنت صفویه منتهای فداکاری را کرد (رجوع شود به حواشی تاریخ کرمان مصحح نگارنده).

و قفنامه خواجه کریم الدین که گویند بخط علی رضای عباسی است و مهر شیخ بهائی عاملی را دارد و روی ۱۷ ذرع پارچه نوشته شده است گویا در سیرجان هنوز وجود دارد ، این داستان سینه به سینه در روایات مردم پاریز نقل شده و همه آرا صادق میدانند هیچ استبدادی ندارد ، زیرا تنها ملک شیب تل و آبخار آن پیش از هفتاد هزار من گندم بر خاست دارد و حال آنکه قنات این ملک که از عجایب قنات جنوب است - طوری ساخته شده که هیچ وقت کسی یاد نداده است که مقنی در آن کار کرده باشد و در باره خرید همین دو قنات هم گویند : وقتی که قافله کالای خواجه که از بندر عباس می آمده از این راه میگذشته در محل شیب تل زارع ملک ، جهاز یکی از شتران قافله را به بهانه آنی که شتری در صحرا رفته و گندم را خورده به گروگان بر می‌دارد ، این خبر که به خواجه میرسد ، دستور میدهد تا پیشکار او ملک را گرانتر از قیمت عادلانه از صاحبش بخرد و ملک خاص خواجه میشود .

مقصود از بیان این داستانها ، اشاره به وضع اجتماعی مردم ایران در دوره صفویه بود و آسایش و رفاهی که در اثر امنیت عمومی و آبادانی مسالک برای خلق پیش آمده بود ، بگو بدانم که بودجه ساختمانهای اصفهان و پلها و مساجد چگونه و از کجا تأمین میشده است. آن روزها البته عایدات میلیارد دلاری نفت نبود و تنها همین کشاورزی و تجارت ابریشم و سایر کالاها بود که میتواندست چنان ثروتی درین کشور و خصوصاً پایتخت گرد آورد که وقتی ثار دین باصفهان میرود ، از ۱۳۷ کاخ مخصوص سلطنتی نام میبرد ۹ که هر یک به بهای امروز میلیونها تومان قیمت داشته است . در واقع اصفهان در دوره صفویه عصری مشابه با عصر طلایی پریکلس آتن و دوران هزارویکشب بغداد زمان هارون الرشید را میگذراند است .

وقتی راهگذری تصویر این نقش و نگارهای زیبا را درین کتاب می‌نگرد متوجه

میشود که همه هنرمندان آن زمان اصفهان دست بهم داده اند و نقاش و خشت زن و رنگرز کوچک کار و نجار و کاشی ساز و ...

بالاخره ابرو باد و مه خورشید فلک در کار آمده اند تا چنین آثار لطیفی را بر جای گذارده اند. منتهی آدم وقتی شعرهای این کتیبه ها را که با خطی چنین خوش نوشته شده است می بیند، بی رودر بایستی از همه شعرای عهد صفوی اصفهان بدش می آید که چطور شده اینها حاضر شده اند اینطور شعرهای بی سرونه و بی معنی و بی تناسبی بسازند و چطور با نیاں بناها حاضر شده اند این شعرها را با چنین خط و کاشی و نما اینهمه زیبایی کتیبه کنند و برسینه روزگار باقی بگذارند.

مثلا واهب نامی شعر مسجد شاه را اینطور گفته است :

کی به انجام میرسد حرفم	وصف این مسجد ارکنم آغاز
مسجدی کز شرف به یک مسجد	کرده با مسجد الحرام نماز
چون به اقبال شاه گشت تمام	آمد از روی آسمان آواز
	الخ ...

پاره از اشعار کتیبه مسجد جمعه :

موفق شد به احسان یوسف آقا	قدم زد بریا درخیز و احسان
بر روی حوض مسجد ساخت تالار	که باشد سجده گاه اهل ایمان
	الخ ... (ص ۱۶۵)

بعضی از این شعرها هم غلط است و هنر فر ناچار آنرا عیناً غلط نقل کرده و تازه اگر

درست هم بود چیزی نبود، مثلاً شعر تممیر هارون ولایت :

گشته بود مستعمل تا که همت مرشد	طرح تازه از نور بخت به در آبی (۴)
چون تمام شد شوقی گفت بهر تار بخش	مرشد آمده دردم از برای در بانی
	(ص ۳۶۲)

حالا میگوئیم شوقی و واهب پولی گرفته اند و شعری زور کی ساخته اند ببینید

صائب سحر آفرین هم وقتی که خواسته شعری بگوید که در چهلستون بنویسند و قرنهای باقی بماند، اینطور میگوید :

چون به توفیق الهی صورت انجام یافت	این بنای میمنت بنیاد در نقش جهان
خامه صائب رقم زد از پی تاریخ او	قبله گاه تاجداران باد دایم این مکان

سخن در باب کتاب گنجینه آثار تاریخی هر چه گفته شود کم است. باید دید و خواند

و اهمیت این کتاب بزرگ را دریافت، آرزوی من آنست که آقای هنر فر، باز هم درین راه که قدم نهاده اند به کار خویش ادامه دهند و باز هم در باب آثار تاریخی اصفهان پی جوئی کنند که بهر حال هیچوقت اصفهان از تحقیق تازه بی نیاز نیست که دریائی است از آثار هنری و تاریخی و هر خشتش مطلبی تازه بدست میدهد، همت و کوشش میخواهد همان چیزی را که مادر امثال هنر فر به تمام و کمال سراغ داریم.